

# جهانی شدن، فرایند و چشم‌اندازها

سید محمد طاهایی

عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع)

## چکیده

امروزه «جهانی شدن» به مفهوم عبور از دوران ثبات و تعادل در روندهای سیاسی و اقتصادی به عصر سیال شدن جریان سرمایه، کالا، خدمات، نیروی تولید و اطلاعات، از مرزهای سیاسی، جغرافیایی و ایدئولوژیک از مهمترین دغدغه‌ها و دلمشغولیهای نخبگان سیاسی جوامع مستقل (بویژه جهان سوم) شده است.

نقطه‌کانونی مفهوم جهانی شدن در شدت وابستگی متقابل جوامع مختلف است؛ به قسمی که دلایل عمده چالشها و تغییرات در ابعاد گوناگون هر جامعه در مکانها و فضاها و بسیار دور از محیط اجتماعی جامعه مورد نظر رخ می‌دهد و در نتیجه، درجه حساسیت ملتها در برابر تحولات برون‌مرزی بسیار افزایش می‌یابد و در این میان، حاکمیت دولتها همچون گذشته قادر به مهار کردن پیامدهای آن نخواهد بود.

این مقاله با مروری اجمالی به فرایند جهانی شدن (و یا به تعبیر بدبینانه، «جهانی‌سازی») معتقد است که اگر ابعاد جهانی شدن را به سه بعد فرهنگ، سیاست و اقتصاد تقسیم، و جهانی شدن را از بعد «تهدید» و نه «فرصت» مطالعه کنیم، گسترده‌ترین دگرگونیها و مهمترین زلزله در بعد فرهنگ رخ می‌دهد و از این روی، تعین و حفظ هویت‌های مستقل، بسیار مشکل خواهد بود و در نتیجه «سیاستهای حمایتی» و اعمال حاکمیت در این بخش به لحاظ هزینه‌های سنگین سیاسی و اقتصادی به نقطه صفر نزدیک خواهد شد.

نویسنده در پایان مقاله، به عنوان یکی از راهکارهای مؤثر در حفظ هویت ملی و فرهنگی به متغیرهای اصلی تولید و عرضه محصولات فرهنگی اشاره می‌کند.

پس از فروپاشی شوروی (در ابتدای دهه ۹۰ قرن بیستم) واژه‌هایی همچون «نظم نوین جهانی»<sup>(۱)</sup> و «جهانی شدن»<sup>(۲)</sup> با هدف توصیف وضعیت جدید بین‌المللی در محافل علمی، فرهنگهای سیاسی و سپس روزنامه‌ها، باب شد. در واقع واضعان این مفاهیم با ابداع چنین واژه‌هایی از شکل‌گیری پارادایم جدیدی در روابط بین‌الملل خبر می‌دادند. پارادایم یا چهارچوب نظری، قواعد و ضوابط جدیدی به بازیگران بین‌المللی تحمیل می‌کند و همچنین به دلیل تغییر در قواعد بازی به‌طور طبیعی سلسله مراتب اهمیت و میزان تأثیر بازیگران (نظیر دولت‌ها، سازمان‌های بین‌المللی، شرکتهای چندملیتی، نهضت‌های آزادیبخش و افراد برجسته) نیز دگرگون می‌شود و حتی بازیگران جدیدی نیز به عرصه سیاست، اقتصاد و فرهنگ بین‌الملل راه پیدا می‌کنند.

ژول بارکر (۱۹۹۴)<sup>(۳)</sup> در نظریه خود، دیدگاه توماس کوهن<sup>(۴)</sup> را به شکلی کاربردی بیان کرده و معتقد است «پارادایم، مجموعه‌ای از قواعد است که محدوده‌ای را مشخص می‌کند و به شما می‌گوید در این محدوده چگونه عمل کنید تا موفق شوید.» وی فایده پارادایم را در این می‌داند که «مدلی است برای چگونگی حل مسائل»<sup>(۵)</sup>.  
بنابر این «جهانی شدن» با ایجاد فرصت‌ها یا محدودیت‌های جدید، صحنه تعامل و رقابت را دگرگون می‌سازد و بنابر این درک و فهم این تغییر، قدرت ویژه‌ای به هر یک از بازیگران خواهد داد و مزایای بیشتری را نصیب آنها خواهد ساخت. برای شناخت علل و فرایند جهانی شدن، که با تعبیر نظم جدید بین‌المللی نیز از آن یاد می‌شود، لازم است به پیشینه نظم‌های جهانی در قرون معاصر، اشاره‌ای اگرچه به اختصار بشود.

### ژئوپلیتیک نظم جهانی و نقش ایدئولوژی

نکاتی که در این مطالعه طولی یا تاریخی مدنظر است، شناخت خاستگاه جغرافیای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی این دگرگونی‌هاست و ثانیاً نقش قدرتهای بزرگ جهانی در دگرگونی نظمها و قواعد بین‌الملل است. بر این اساس جنگ‌های بین‌المللی به عنوان نقطه عطف تحولات و نظم جهانی به‌شمار می‌رود. نکته سوم این است که قدرتهای بزرگ

سیاسی و اقتصادی بویژه هنگامی که به دستگاه فکری منسجمی مجهز شوند، در گسترش و انتشار در پهنه جغرافیا موفقتر از سایر رقیبان، که تنها بر توانایی اقتصادی یا نظامی متکی هستند، عمل می کنند. قدرتهای بزرگ اروپایی از قرن شانزدهم میلادی با تکیه بر تمدن و فرهنگ یونانی و ارزشهای دوران نوزایی یا رنسانس که با جهتگیری جهانی - و نه منطقه ای و نژادی و قومی - تعریف شده بود به یکپارچه سازی محیط پیرامون خود پرداختند که در این میان ابزار جنگ نقش بسیار مهمی ایفا می کرد. بنابر این قدرتهای بزرگ سیاسی در طول تاریخ بشر، هرگاه متکی به تمدنی جهانی نیز می شدند، خیزشهای جهانشمول از خود نشان داده اند.

بنابر این قدرتهای اروپایی از قرن شانزدهم به بعد همراه با گسترش جغرافیایی، گسترش هویت فرهنگی خود و یکپارچه سازی فضاها، اجتماعی کشورهای ضعیفتر در فرهنگ غربی را به عنوان عامل تسهیل کننده نفوذ اقتصادی و سیاسی قلمداد کردند. همانطور که گفته شد، جنگهای بزرگ جهانی، در پی رقابت قدرتهای بزرگی درمی گیرد که مدعی نیاز به فضای حیاتی - معمولاً منطبق با پهنه گیتی - هستند. از این رو استراتژیها، جهتگیریها و روابط متقاطع و متعارض دولتهای بزرگ، سرانجام در هم تنیده و گره می خورد و جنگ به منزله چگالی روابط بین الملل، سرنوشت آینده جهان را رقم می زند و طبیعی است که در پایان جنگ، توزیع مجدد قدرت سیاسی توسط قدرتهای پیروز صورت گیرد و جهان با نظمی دیگر به روند خود ادامه دهد. البته این نظم به شکلی تدریجی و کند خواهد بود.

ژئوپلتیک نظم جهانی در قرن هجدهم در نیمکره غربی استقرار یافت و عواملی همچون انقلاب صنعتی آن را نهادینه کرد و تا جنگ اول جهانی اروپا مبدع حرکت جهانشمولی و یکپارچگی نظام اجتماع جهانی گردید. با عنایت به نقش کلیدی قدرت نظامی، توجه به این نکته حائز اهمیت است که در پی برهم خوردن تعادل و توازن قوانین قدرتهای بزرگ، نظمهای کهنه از بین می رود و نظمی جدید شکل می گیرد. عوامل سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و تکنولوژیکی در این تحولات شگرف، نقش دارد.

روشن است که سرنوشت دنیای پس از جنگ، توسط فاتحان رقم می‌خورد و به این ترتیب توزیع جدیدی از قدرت شکل خواهد گرفت. نظم‌های بین‌المللی و جهانی دو سده اخیر را می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد:

### ۱- کنگره وین ۱۸۱۵

در سال ۱۸۱۵ پس از شکست نهایی ناپلئون، کنگره وین که به کنگره اشراف معروف گردید، موفق شد کشورهای اروپایی را از سرایت آرمان‌های انقلاب کبیر فرانسه و حرکت‌های ناسیونالیستی و استقلال‌طلبانه ناشی از آن، مصون نگاه دارد و تا شروع جنگ اول جهانی در ۱۹۱۴ به مدت ۱۰۰ سال، ضمن سرکوب جنبش‌های اجتماعی به حیات امپراتوری‌های کثیرالممله خود تداوم بخشید.

### ۲- جامعه ملل متحد ۱۹۱۸ (دوران گذار یا نظامی که مستقر نشد)

آتش جنگ جهانی اول به مدت ۴ سال، بسیاری از بنیان‌های مدنی غرب را در کام خود فرو برد و در پایان جنگ، امپراتوری‌های اتریش و عثمانی را متلاشی ساخت و بر ویرانه امپراتوری روسیه تزاری، نظامی سوسیالیستی با عنوان کشور شوراهای شکل گرفت. نظم‌های جهانی، قواعد و ضوابط ویژه‌ای برای دولت‌ها و دیگر بازیگران بین‌المللی دیکته می‌کند و متناسب با ماهیت نظم جدید، ساختارها و رژیم‌های حقوقی، امنیتی و اقتصادی بین‌المللی جدیدی نیز ایجاد می‌شود. شکل‌گیری جامعه ملل متحد در سال ۱۹۱۸ که در پی تصمیمات کنگره ورسای تحقق یافت، به منزله صورت‌بندی نظم جدید قلمداد شد و بسیاری از اندیشمندان و سیاستمداران آرمانگرا، این تحول را، آغاز عصر طلایی در نظام بین‌المللی و پایان دوران وحشت و منطق قدرت در فضای سیاست جهانی به‌شمار آوردند. اما در کمتر از دو دهه این وضعیت - که بهتر است به عنوان دوران گذار تلقی گردد - کاملاً دگرگون، و جنگ دوم جهانی آغاز شد. در واقع نظم مورد نظر کنگره ورسای از طریق جامعه ملل متحد، مجال ظهور پیدا کرد.

بنابر این به دلایل مختلف از جمله خسارات سنگین جنگ، نبود یک قدرت توازن بخش بین قدرتهای موجود (نظیر نقشی که انگلستان در طول ۱۰۰ سال در میان سالهای ۱۸۱۵-۱۹۱۴ به عهده گرفت) به طوری که هزینه حفظ صلح و موازنه قوانین نیروهای رقیب را به عهده بگیرد و... جغرافیای سیاسی قدرتهای جهانی از دریای مدیترانه به اقیانوس اطلس انتقال یافت و با ورود آمریکا به صحنه جهانی، «تمدن اروپایی» به «تمدن غربی» تغییر نام داد. سیمون مِردِن (۱۹۹۷)<sup>(۵)</sup> در این باره می نویسد: «تمدن مسیحی بخش اعظم پیشرفتهای فلسفی و علمی - صنعتی خود را مرهون تمدنهای باستانی و شرقی است. این تمدن بعدها به هیئت تمدن اروپایی در آمد و حول نظریه «دولت - ملت» یا «دولت ملی» محوریت یافت. در نهایت دامنه تمدن اروپایی به آمریکای شمالی نیز کشیده شد و به فرهنگ غربی تغییر نام داد. این فرایند تنها به تغییر نام ختم نشد، بلکه تغییر و تحول فیزیکی و فکری عقیدتی را نیز به همراه داشت.» [۲]

حرکتهای جهانشمول از نگاه جغرافیای سیاسی را می توان با این تعبیر بیان کرد که پیش از جنگ جهانی اول نقطه عزیمت این حرکتهای چند نقطه جغرافیای آسیا، اروپا و عمدتاً در قالب امپراتوریا (همچون روسیه تزاری، اتریش، بریتانیا و عثمانی) و چند قدرت میانی نظیر آلمان و فرانسه هدایت می شد. اما از این پس (بوژه بعد از جنگ دوم جهانی) شکل هندسی جغرافیای جهانی به صورت بیضی با دو کانون و مرکز ثقل ادامه یافت. شوروی و آمریکا از این پس طلایه داران حرکتهای جهانشمول شدند ولی به دلیل اینکه تا دهه ۹۰ میلادی قرن بیست با اتکا به ابزارهای اقتصادی و نظامی فضاهاى حیاتی یکدیگر را در سراسر جهان ختنی می کردند، از نگاه غرب، حرکت یکپارچه سازی جهان در چهارچوب تفکر لیبرال دموکراسی با درنگی ۵۰ ساله روبه رو شد.

### نظم جهانی از ۱۹۴۵ تا ۱۹۹۰

در واپسین سال جنگ جهانی اول (۱۹۱۸) جهان آماده شکل گیری نظم جدید شد. پیروزی انقلاب سوسیالیستی روسیه در اکتبر ۱۹۱۷، که در انتقاد به نظام

سرمایه‌داری (و از درون نظامی فئودالی و اشرافی) شکل گرفته بود، صحنه روابط بین‌الملل را با چالشی نو روبه‌رو ساخت و پس از دو دهه، با پایان یافتن جنگ دوم جهانی (۱۹۴۵) از طریق ساز و کارها و صف‌بندیهای سیاسی، نظامی و اقتصادی بین‌المللی که دستاورد فاتحان جنگ بود، نهادینه شد. [۳] تقسیم سیاسی، ایدئولوژیک و اقتصادی جهان به دو اردوگاه شرق و غرب، روند ادغام جهانی را در حوزه فکری و عملی یکپارچه از سوی تمدن لیبرال دموکراسی غرب، به تأخیر انداخت و به بیان دقیقتر این حرکت را کند و تدریجی کرد.

در سال ۱۹۹۰ با فروپاشی نظام سوسیالیستی و برچیده شدن سازه‌های بین‌المللی متناسب با آن همچون «کومکون»<sup>(۶)</sup> در بخش اقتصادی، و «پیمان ورشو» در عرصه نظامی، حوزه‌ای به وسعت نیمی از جهان را در پیش‌روی نظام سرمایه‌داری قرار داد که به گمان غرب، آماده و بلکه تشنه فتح بود. بدین سان تضاد بین دو بلوک شرق و غرب از میان برداشته شد و با تلاش شوروی و یکه‌تازی غرب، این بار جهان آستن بروز تنش و تضادی دیالکتیک در درون نظام سرمایه‌داری شد؛ در هر حال، چهره جهانی از صورت‌بندیهای ایدئولوژیک و نظامی - استراتژیک به وضعیتی اقتصادی - استراتژیک تغییر یافت و از این رو جهان به دو بلوک جدید شمال و جنوب یا «دارا» و «ندار» تقسیم شد. حتی مجموعه کشورهای عضو «سازمان غیرمتعهدها» که در طول جنگ سرد و برای پیشگیری از پیامدهای منفی هم‌پیمانی با دو قدرت اتمی آمریکا و شوروی گرد هم آمده بودند، به دلیل اینکه عمدتاً در حوزه کشورهای جنوب یا در حال توسعه قرار داشتند، با تغییر استراتژی خود به سوی اهداف اقتصادی، به حیات خویش استمرار بخشیدند. «فرانسیس فوکویاما»<sup>(۷)</sup> در کتاب «پایان تاریخ و واپسین انسان»<sup>(۸)</sup> پس از آخرین نبرد مدرنیته غربی با ایدئولوژیهای معارض، پیروزی نهایی دموکراسیهای لیبرال غربی را نوید داد. [۴] سازه‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی غرب که از ابتدا با جهتگیری جهانی طراحی شده بود و به دلیل دو قطبی شدن جهان، تنها در ابعاد منطقه‌ای و در بعضی موارد فرمانطقه‌ای عینیت یافته بود، یکی پس از دیگری در قالبهای جهانی ظهور

پیدا کرد.

نظام لیبرال دموکراسی، گرچه به شکل قالبی، همه مرزهای سیاسی را تحت شعاع خود قرار داد. سازمان پیمان آتلانتیک شمالی «ناتو» از سطح کشورهای اروپای غربی و آمریکای شمالی به کل اروپا و بخش اعظم آسیا تا مرز چین گسترش یافت و در مناقشات بین‌المللی و منطقه‌ای فعالانه شرکت جست.

در بعد اقتصادی، موافقتنامه عمومی تعرفه و تجارت «GATT»<sup>(۹)</sup> به عنوان سازمانی اقتصادی، که در پی بازسازی و پیوند جهان غرب پس از جنگ دوم جهانی شکل گرفته بود، به صورت عالمگیر در قالب «سازمان تجارت جهانی» «WTO»<sup>(۱۰)</sup> تحقق یافت و موانع تعرفه‌ای و غیر تعرفه‌ای را از سر راه شرکتهای چندملیتی غربی برداشت.

پیشرفت خارق‌العاده تکنولوژی ارتباطات و ظهور ماهواره‌های مخابراتی و اینترنت، به منزله آخرین حلقه ارتباطی یکپارچه شدن جهان، پدیده دهکده جهانی را شکل داد و از این طریق سلطه فرهنگ و تمدن غرب تسهیل گردید.

علاوه بر این، عوامل زیست محیطی نظیر گرم شدن کره زمین، نازک شدن لایه محافظتی اوزون و آلودگیهای شدید محیط زیست را که ناشی از تولید انبوه کالاهای صنعتی و استفاده بی حد و حصر از انرژیهای فسیلی و غیر قابل تجدیدشونده بود، بیش از پیش تقویت کرد. اخبار پیشرفتهای علمی، کودتاها و درگیریهای سیاسی درون کشورها و نقض حقوق بشر و... که در عرض چند دقیقه از طریق ماهواره‌های مخابراتی، بخش عظیمی از جامعه انسانی را خرسند، خشمناک و با وحشت زده می‌کرد، هرچه بیشتر اندیشه «اجتماع واحد انسانی» را به شکل یک سیستم، که تغییر در هر جزء، اجزای دیگر را نیز متأثر می‌سازد، محقق ساخت. با این وصف هر کس در کنار زندگی خصوصی و فردی خود به حس تعلق مشهود و جمعی در سطح جهان نیز دست یافت.

در نتیجه لازم بود این وضعیت جدید به نوعی تعبیر و تعریف شود و براساس آن رابطه متغیرهای مستقل و وابسته تبیین گردد؛ همچنانکه دهه ۷۰ میلادی با عنوان «وابستگی متقابل» نامیده شد، واژه «جهانی شدن» بیانگر وضعیت موجود پس از دهه

۹۰ تلقی، و «تغییر»، «سرعت» و «فرسایش حاکمیت دولتها» از شاخصهای اصلی آن محسوب شد. بنابر این، فرض اصلی جهانی شدن، سیال بودن همه عرصه‌های زندگی اجتماعی، اعم از اقتصاد، فرهنگ و سیاست قلمداد گردید.

با این تعبیر، تعریف کاربردی جهانی شدن عبارت است از:

«جریان سیال، کالا، خدمات، نیروی تولید، سرمایه و اطلاعات از مرزهای سیاسی،

جغرافیایی و ایدئولوژیک.» [۵]

در این تعریف، اصل تغییر و تحول، سرشت روابط بین‌الملل را تشکیل می‌دهد، ثبات و تعادل، که شاخص نظم جهانی پس از جنگ دوم جهانی محسوب می‌شد، جای خود را به بی‌ثباتی و عدم تعادل در روابط بین‌المللی داده است و دست کم، اکنون که در مرحله گذار هستیم به نظر می‌آید، هیچ تعینی برای صورتبندی روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بین‌المللی نمی‌توان ترسیم کرد.

در این بین سوای اینکه پدیده جهانی شدن را از دریچه خوشبینی یا بدبینی بنگریم، با فرض وجود یکپارچگی، تنوع‌زدایی و بی‌مرزی، بیشترین اثر و یا خسارت خود را متوجه حاکمیت مستقل کشورها می‌کند. برای توضیح بیشتر این مدعا باید مفهوم حاکمیت را بازشناخت.

حاکمیت یا اقتدار<sup>(۱۱)</sup> یکی از چهار عنصر تشکیل‌دهنده مفهوم دولت - ملت<sup>(۱۲)</sup> (یا دولت - کشور) است. سه عنصر جمعیت، سرزمین و حکومت (یعنی ساخت پیچیده، تخصصی و رسمی قدرت قانونی)، کالبد دولت یا کشور را تشکیل می‌دهد و حاکمیت به معنی «اراده مافوق، که کنترل اجزای داخلی (سرزمین و جمعیت) را در اختیار دارد و نسبت به محیط بیرونی (دیگر بازیگران صحنه بین‌الملل) مستقل است»، به منزله جان و روح دولت یا کشور است. [۶]

جهانی شدن با تأثیرگذاری بر حاکمیت کشورها بویژه در جهان سوم، آنها را بیش از پیش آسیب‌پذیر می‌کند.

در بعد اقتصاد، ورود بیش از ۱۴۰ کشور در سازمان تجارت جهانی، قواعد و



ضوابط تجارت و بازرگانی را برای اعضا و دیگرانی که به این سازمان پیوسته اند دیکته می‌کند. در واقع ورود کشورها در صحنه رقابت اقتصادی اجتناب ناپذیر خواهد شد. در این صورت استراتژیهای خودکنفایی نظیر استراتژی جانشین واردات، کارایی خود را از دست می‌دهند و فضای داخلی کشور همچون نمایشگاه بین‌المللی کالا، صحنه تاخت و تاز محصولات دیگر کشورها خواهد شد. [۷] اولین فرض ورود در هر نمایشگاه بین‌المللی بازرگانی به قصد خرید، نادیده انگاشتن تعلقات قومی، ایدئولوژیک و سیاسی و یا دست کم، کمرنگ شدن وابستگیهای ملی خواهد بود. در این صورت متغیرهای اصلی در خرید هر کالا، کیفیت، سلیقه، قیمت و به طور کلی مطلوب بودن آن برای مصرف‌کننده است. ورود کشورهای در حال توسعه به صحنه رقابت اقتصاد نوین جهانی، همراه با کاهش یافتن تعرفه‌های گمرکی و رفع موانع غیر تعرفه‌ای، برای این دسته از کشورها که آمادگی ورود به بازارهای جهانی را ندارند، فاجعه است. ادامه سیاستهای حمایتگرانه برای صیانت از صنایع نوزاد و نیز صرف اعتبارات مالی و یارانه‌های گوناگون برای تولید و صدور بسیاری از کالاها و یا حتی ارائه یارانه به مصرف‌کننده برای حمایت از کالاهای تولیدشده، هزینه سرسام‌آور و گزافی به دنبال خواهد داشت و ادامه آن، بحرانهای اقتصادی عمیقتری را در پی دارد.

مشابه این وضعیت را در بعد سیاسی می‌توان مشاهده کرد. ظهور جامعه مدنی و شهروندی جهانی و فعالیت سازمانهای غیردولتی ملی و بین‌المللی، شیوه‌های تصمیمگیری کشورها را هر چه بیشتر در معرض افکار عمومی قرار داده است [۸] و گسترش حوزه نفوذ سازمان ملل متحد و ارکان حقوقی و سیاسی آن، حاکمیت مستقل کشورها را کمرنگ کرده و «اصل عدم مداخله» در امور دیگر کشورها را که پیش فرض روابط بین‌الملل بود، زیر سؤال برده است. البته «بریان اورکوهارت» و «اراسکین چیلدزر» (۱۹۹۶) برخلاف، اندیشه رایج دلیل اصلی فرسایش حاکمیت کشورها را به دلیل ضعف و سستی ارکان سازمان ملل متحد دانسته و دهه ۹۰ میلادی را دهه پایان حفظ صلح از طریق سازمان ملل متحد می‌دانند. [۹]

با این توصیف، در اولین نگاه به نظر می‌رسد بیشترین آثار جهانی شدن در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی واقع شده باشد، اما در نگاهی عمیقتر مشاهده خواهد شد که بزرگترین و ژرفترین تغییرات در عصر جهانی شدن که در دیگر بخشها نیز سرایت کرده و اثر فرایندهای را در پی خواهد داشت، در عرصه فرهنگ روی می‌دهد.

نخستین پیامد تداخل فرهنگها، تزلزل در مفهوم «هویت» است.

ملتها براساس تعریفی که از هویت خود ارائه می‌دهند، با جهان خارج ارتباط برقرار می‌کنند و از آنها متمایز می‌شوند. براساس تعریف هویتی، خود، دوستان و دشمنان بین‌المللی و منطقه‌ای خویش را مشخص می‌سازند و حوزه‌های امنیتی و تهدیدات را معین می‌کنند.

به علاوه، معنای مشروعیت حکومتها نزد مردم، هویت مشترک و ملی آنهاست. از سویی دیگر، هویت، هسته تکوین فرهنگ است و با عنایت به درجه اهمیت فرهنگ در سلسله مراتب مشروعیت هر نظام سیاسی، هرگونه آسیب به فرهنگ عمومی جامعه، انسجام ملی را به خطر خواهد انداخت. هجوم کالاهای فرهنگی نظیر فیلم، موسیقی، هنر و ادبیات، از سوی کشورهای بزرگ غربی به فرهنگهای سنتی و بومی کشورهای جهان سوم، اساس هویت و به بیان سیاسی، پایه‌های مشروعیت این کشورها را سست می‌کند.

در نتیجه کشورهایی که برای صیانت از هویت و فرهنگ ملی و به تبع آن حفظ انسجام اجتماعی، با استفاده از ابزارهای تبلیغاتی و رسانه‌های رسمی خود، سعی در یکسان‌سازی فرهنگی می‌کردند و برای این منظور از هیچ حمایت سیاسی، و قانونی دریغ نمی‌کردند، با ورود تکنولوژیهای ارتباطی نظیر ماهواره، اینترنت، دورنگار و... به این نکته پی بردند که امکان کنترل و سانسور خبر را ندارند و از جهت هزینه‌های سیاسی و اقتصادی نیز مقرون به صرفه نخواهد بود. بنابر این مؤسسات فرهنگی بین‌المللی بیش از پیش امکان دستکاری در افکار عمومی و تهییج عمومی را به دست آورده‌اند و مخاطبان نیز با هزینه کمتری می‌توانند به منابع خبری خود دسترسی پیدا کنند. از اینرو فرسایش حاکمیت دولتها از بعد فرهنگی و هویت ملی، از ابعاد اقتصادی و سیاسی بسیار

زیانبارتر است. اگر جهانی‌شدن، خط‌مشی «دولت‌کینزی» [۱۰] را به مفهوم دخالت دولت در امر تولید و مصرف و ایجاد ائتلاف بین بنگاه‌های تجاری، اصناف و اتحادیه‌ها و مصرف‌کنندگان برای دستیابی به رفاه عمومی و عدالت اجتماعی بشدت تحت تأثیر قرار داده و سیاست‌های حمایتی یا سوبسیدی را تضعیف کرده است، می‌توان این حدس علمی را مطرح کرد که جهانی‌شدن از بعد فرهنگی یعنی پایان یارانه و طرح‌های حمایتی برای رسانه‌های خودی و رفع موانع از سر راه رسانه‌های بیگانه است. این ادعا در صورتی محقق خواهد شد که روند ادغام و یکپارچه‌سازی تمدن‌های شرقی و اسلامی در دل تمدن غربی را امری مختوم تلقی کنیم؛ در حالی که از نظر بسیاری از اندیشمندان، جهانی‌شدن بسان پارادوکس، ادغام همراه با گسست و یکپارچگی در کنار پراکندگی خواهد بود. این تضاد یا پارادوکس [۱۱] را می‌توان در جدول زیر خلاصه کرد:

نمای تضادگونه جهانی‌شدن	ادغام	گسست
جهانی‌شدن اقتصاد	ادغام اقتصادی در چارچوب WTO و توصیه‌های IMF و WB بر کشورها	منطقه‌گرایی و تشدید سیاست‌های حمایت‌گرانه اقتصادی
جهانی‌شدن فرهنگی	گفتگو و تعامل تمدنها	وجود تنش و درگیری تاریخی بین تمدنها و اعتقاد به ترجمه‌ناپذیری و عدم مبادله مفاهیم فرهنگی بین تمدنها
جهانی‌شدن اجتماعی	ظهور پدیده شهروندی جهانی و روابط میان ملتها به جای روابط بین دولتها	ظهور ناسیونالیسم و قوم‌گرایی افراطی آنگونه که در بالکان دیده شد.

به هر حال باید این واقعیت را پذیرفت که تحولات سیاسی و نظامی جهانی، دمامد موجود تغییر و تحول در فضای ذهنی و عینی جوامع خواهد شد و به بیان دیگر به دلیل پیشرفتهای شگرف تکنولوژی، روز به روز تأثیر محیط بیرونی و بین‌المللی بر محیط داخلی کشورها بیشتر می‌گردد و نفوذ دائمی محیط خارجی و امواج تحولات، ساحل

امن کشورها را با فرسایش بیشتر روبه‌رو می‌سازد. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چگونه می‌توان از برزخ بی‌هویتی خارج شد. راه حل نهایی، افزایش ظرفیت پذیرش دیدگاه‌های گوناگون در چارچوب فرهنگ خودی و بازتفسیر آموزه‌های دینی متناسب با مقتضیات زمانی و مکانی برای دستیابی به راه‌های جدید است.

افزون بر آن باید به این نکته عنایت داشت که عرضه محصولات فرهنگی، دست‌کم دارای چهار متغیر است که نادیده انگاشتن آنها به معنی انفعال و پذیرش بی‌چون و چرای الگوها و کالاهای فرهنگی غیربومی است.

متغیرهای تولید محصولات فرهنگی عبارت است از: «زیبایی»، «عقلایی بودن»،

«عملی بودن» و «اتکا به قدرت فن‌آوری». [۱۲]

۱- زیبایی‌شناسی: به مفهوم توجه به علایق و عواطف مخاطب

۲- عقلانیت: خردگرایی، امروزه در زمره ارزشهای جهانی به‌شمار می‌رود و هر آموزه فرهنگی و دینی باید از لحاظ منطقی، توانایی استدلال و دفاع از خود را داشته باشد.

۳- کاربردی بودن: قابلیت حل معضلات روانی و رفتاری در سطح فرد و اجتماع در زمینه‌های گوناگون

۴- تکنولوژی: توجه به فناوری در ارائه محصولات فرهنگی و بهره‌گیری از صنعت پیشرفته روز در این مورد.

همانطور که ملاحظه می‌گردد تنها بخشی که قابلیت دریافت یارانه و برخوردارگی از پشتیبانی و حمایت مالی را دارد، مورد اخیر است. به هر تقدیر عمده‌ترین تشهاکه آینده جهانی شدن را نیز رقم می‌زند، ابعاد ذهنی و فرهنگی ملتها خواهد بود.

## یادداشتها

1- New Order World

2- Globalization

3- J. Barker

4- T. Kuhn

5- Simon Murden

۶- سازمان کمکهای متقابل اقتصادی در ۲۴ ژانویه ۱۹۴۹ توسط شوروی تأسیس شد و اروپای شرقی را در نظام سوسیالیستی شوروی مستحیل نمود.

7- Francis Fukuyama

8- The End of History at the Last Man

9- General Agreement Trade and Tariff

10- World Trade Organization

11- Sovereignty

12- Nation-State

## فهرست منابع

- ۱- کیانی، غلامرضا و غفاریان، وفا. استراتژیها و پارادایمها. فصلنامه مدیرساز. سال دوم، شماره ۱، زمستان ۱۳۷۷، بهار ۱۳۷۸. ص ۲۸
- ۲- مردن، سیمون. تقابل فرهنگی در روابط بین الملل: اسلام و غرب. ترجمه احمد علیخانی. دوره عالی جنگ سپاه پاسداران. ۱۳۷۹، ص ۱۶
- ۳- برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به: نقیبزاده، احمد. تحولات روابط بین الملل (از کنگره وین تا امروز). نشر قومس. ۱۳۶۹
- ۴- مراجعه کنید به: سترنارو. رویارویی بزرگ «نبرد اقتصادی آینده ژاپن، اروپا و آمریکا». مترجم عزیز کیاوند. نشر دیدار، ۱۳۷۵، ص ۱۶
- ۵- ناش، کیت. جامعه شناسی سیاسی معاصر: جهانی شدن، سیاست و قدرت. مترجم محمدتقی دل افروز. نشر کویر، ۱۳۸۰، ص ۷۱
- ۶- مراجعه کنید به: شاو، ملکم. حقوق بین الملل. مترجم محمدحسین وقار. انتشارات اطلاعات. ۱۳۷۲، ص ۶-۱۳۴
- ۷- برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به: هامسن، ریچارد و لیدی، میشل. موافقتنامه های تجاری منطقه ای «زمینه ها، موانع و رهاورد». مترجم سیدمحمدطاهایی. فصلنامه مصباح، شماره ۲۴، زمستان ۱۳۷۶
- ۸- یکی از نامسبترین مثالها، ماجرای نشت و انفجار گاز از کارخانه «یونیون کارباید» در «بوپال» هند است. در این ماجرا ۲۰۰۰ نفر کشته و هزاران نفر زخمی شدند و بیش از ۴۰ کیلومتر مربع از منطقه آلوده گردید و به همین دلیل آمریکا تحت فشار افکار عمومی جهان قرار گرفت. برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به:
- Hodgetts, Richard M and Luthans Fred, International Management. Mc Graw-Hill

companies. third edition. 1997. p.42

9- Urquhart, Brian and Erskine childers. A world in need of leadership tomorrow's united nations "a fresh appraisal". Day Hammaraskjold foundation. sweden. 1996.p.9

۱۰- تا قبل از بحران مالی ۱۹۳۰ که از آمریکا آغاز شد و به بقیه نقاط جهان سرایت کرد، نظریه کلاسیکها مورد تأیید اقتصاددانان بود. بحران سالهای دهه ۳۰م باعث به وجود آمدن بیکاری در سطح غیرقابل قبولی شد. مجموعه این مشکلات باعث افزایش انتقاداتی به نظریه کلاسیکها گردید تا اینکه در سال ۱۹۳۶ «جان مینارد کینز» با انتشار کتاب مشهور خود تحت عنوان «اشتغال کامل، بهره و پول» ضمن رد نظریه کلاسیکها؛ نظریه جدیدی را در مورد چگونگی تعیین درآمد ملی در حالت اشتغال کامل ابراز داشت. وی یکی از منتقدان اصلی نظریه کلاسیکها بود. او نظریه کلاسیکها را دال بر تحقق موقعیت اشتغال کامل در بازار رد کرد. به اعتقاد او موقعیت عدم تعادل می تواند پایدار باشد و بیکاری نیز ادامه پیدا کند. به نظر کینز عدم تعادل می تواند در دو بازار به وجود آید: یکی بازار کار و دیگری بازار منابع مالی (بازار سرمایه). مهمترین قسمت از نظریه کینز این است که بازار آزاد نمی تواند تقاضای کافی به وجود آورد، لذا دولتها باید شعار «بگذار، بگذرد» را که کلاسیکها به آن معتقد بودند رها کرده و تقاضای کل را کنترل کنند تا تضمین کافی برای اشتغال کامل و تعادل در بازار به وجود آید. دیدگاه کینز از سال ۱۹۶۰ به دلیل ظهور پدیده رکود همراه با تورم در کشورهای صنعتی مورد انتقاد شدید قرار گرفت. جهانی شدن و ایجاد سازمان تجارت جهانی و نیز برتری بیش از حد شرکتهای چندملیتی بر بازارهای سرمایه و نیروی تولید کشورهای جهان سوم و در نتیجه ضعف دولتها در پیشگیری از خسارات جهانی شدن اقتصاد، نظریه کینز را بیش از پیش مورد نقد قرار داده است.

برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به: محشم دولتشاهی، طهماسب. نظریه ها و سیاستها در اقتصاد کلان. نشر کسرابی، ۱۳۷۳

۱۱- اخیراً ترس از فروپاشی در سرمایه داری جهانی با «بحران سرمایه داری آسیایی»، واگرایی فدراسیون روسیه و شکست محتمل اقتصاد برزیل، تغییر اساسی در چشم اندازهای مالی به وجود آورده است. روسیه عملاً کناره گیری از اقتصاد جهانی را اختیار نموده و از پرداخت بدهیهایش امتناع می کند؛ در اروپا صحبت از احیای اقتصاد کینزی در میان است؛ مالزی کنترلهای مبادلاتی برقرار کرده است؛ یعنی کاری که اقتصاددانان مدعی اند که دیگر انجام دادن آن برای دولت - ملت های جداگانه ممکن نیست. بی ثباتی کنونی در اقتصاد جهانی بدین معنی است که توسعه چشم اندازهای مالی در آینده به همراه همه فرصتهای موجود برای جریان منصفانه تر منابع و خطرات تعمیق شکاف بین «ثروتمندان» و «فقرا» که سیاست فرهنگی حکایت از آن دارد، شدت محل تردید است.

برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به: ناش، کیت. همان، فصل دوم، ص ۱۲۸-۱۱۴

۱۲- قریشی، فریدون. جهانی شدن، تحریر و ارزیابی تفاسیر مختلف. فصلنامه سیاست خارجی (ویژه نامه جهانی شدن)، انتشارات وزارت امور خارجه، تابستان ۱۳۷۹، ص ۴۰۲

